

ویژه‌نامه «آواها و نواها و اشعار عامه در

فرهنگ مردم ایران»

سال ۳، شماره ۷، زمستان ۱۳۹۴

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد

محمد رضا نجاریان^۱* کبری ظریفیان^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۶، تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۱۵)

چکیده

ادبیات شفاهی سرزمین کهگیلویه و بویراحمد بسیار غنی است. یکی از ترانه‌های آن شروه نام دارد که زنان (و اخیراً مردان) با آوازی حزن‌آلود آن را می‌خوانند. حزن موجود در این شعر شیرین و ملایم و مطبوع است و انسان را به تعمق وامی‌دارد. موضوع شروه‌ها بیشتر بیان غربت، غم و اندوه، رشادت و حماسه، یاد جوانی و شکایت از روزگار است که به شکل‌های مختلف نمود پیدا می‌کند؛ گاهی به صورت دو بیت، گاهی چند مصراع و نیم‌مصراع و گاهی هم تمام مضمون شروه با ایجاز در یک بیت خلاصه می‌شود. قهس یا مقوم آوازهای شادی‌بخشی است که با مضامینی مثل اوصاف طبیعت، هجران و احساسات عاشقانه کاربرد دارد و از روی شادی و دلخوشی خوانده می‌شود. لالایی‌های بویراحمدی با آهنگی نرم و بیانی ساده خوانده می‌شوند و محتوا و مضمون آن‌ها با دیگر لالایی‌های ایران مشترک است. در این مقاله سعی بر این است تا ضمن بررسی شروه در

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

* Reza_najjarian@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

کهگیلویه و بویراحمد و نیز مقایسه آن با شروه دیگر مناطق، به بررسی محتوای قهس و لالایی در این منطقه پرداخته شود.
واژه‌های کلیدی: ادبیات شفاهی، شروه، قهس، لالایی، کهگیلویه و بویراحمد.

۱. مقدمه

گویش مردم استان کهگیلویه و بویراحمد، لری بویراحمدی است که با اندک تفاوت آوایی در سرتاسر این استان تکلم می‌شود. گویش لری از گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است. ساخت دستوری و واژگانی گویش لری و فارسی نشان می‌دهد که هر دو از فارسی میانه ساسانی انشعاب یافته است. این گویش با فارسی نو پیوند نزدیک دارد و در عین حال دارای تحولات آوایی مخصوص بوده که در فارسی دیده نمی‌شود (مقیم، ۱۳۷۳: ۱۳).

فرهنگ و ادبیات کهگیلویه و بویراحمد شامل سه نوع است: الف) ادبیات شفاهی و اسطوره، مانند قصه «ماراتی» و قصه «گرزنگلو» (آذرشب، ۱۳۷۹: ۱۱۳؛ درویشان، ۱۳۸۲: ۱۲۶). ب) ادبیات حد وسط، ج) ادبیات جدید.

بخشی از ادبیات شفاهی استان را اشعار محلی دربر می‌گیرد که به دو گونه تقسیم می‌شود: گونه نخست اشعاری است برای توصیف طبیعت، جنگ، زیبایی، عشق و هجران و جز این‌ها. گونه دوم اشعاری است که درباره فردی خاص یا حادثه‌ای خاص به‌کار می‌رود.

شروه گونه‌ای از خوانندگی است که به شکل دوبیتی عاشقانه و ترانه سروده می‌شود. خاستگاه آن مناطق جنوبی مثل، تنگستان، دشتستان، شمال غربی لار و ... است. در این مناطق شروه بیشتر با اشعار فایز دشتستانی خوانده می‌شود که به فایزخوانی هم مشهور است. قوی‌ترین عنصر در شروه مناطق جنوب فراق است که به دو صورت

فراق عینی و فراق نمادین نمود یافته است. شروه‌های جنوبی در بحر هزج مسدس سروده می‌شود و همین امر وجه افتراق آن با شروه‌های بویراحمدی و بختیاری است. در کهگیلویه و بویراحمد، شروه را زنان یا مردان در مراسم عزاداری با آوازی حزین می‌خوانند. این آواز اگرچه حزن‌آلود است؛ اما مرهمی است برای تسکین غم عزادار و نیز کاهش بی‌قراری او و بدین روش روح او سبک می‌شود. شروه در این استان به شیوه‌های مختلفی همچون «طول چپ، پای کتلی و گوگ رو» اجرا می‌شود. این اشعار سرشار از نمادهای طبیعی و از نظر زیبایی‌شناسی درخور توجه‌اند. به مجموعه اشعار محلی این استان، «قهس» یا «مقوم» گفته می‌شود و انواعی دارد که در این پژوهش فقط دو نوع مشهور و پرکاربرد آن، یعنی قهس «یار یار» و «دی‌بلال» تحلیل می‌شود. دی‌بلال بیشتر در معنای سوز و گداز، سوخته‌دلی و شیدایی است. یار یار به شروه شباهت دارد و می‌توان گفت نوعی شروه عاشقانه و موضوع محوری آن هجران است؛ اما خلاف شروه درباره بزم و عشق است نه سوگ و عزا. لالایی در این استان از نظر موضوع و محتوا، مانند دیگر لالایی‌های ایرانی است و تنها اختلاف آن با دیگر لالایی‌های ایرانی در نوع گویش است.

۲. پیشینه تحقیق

مصطفی صدیق در مقاله «ترانه‌های عامیانه کهگیلویه و بویراحمد» (۱۳۵۶)، ترانه‌های این اقلیم را گرد آورده و ترانه‌های ده بزرگ و سی‌سخت - از شهرستان‌های این استان - را به شکل آوانگاری شده معرفی کرده است. یعقوب غفاری تعداد قابل توجهی از این‌گونه ترانه‌ها را در کتابی با عنوان *نمونه‌ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد* (۱۳۷۲) جمع‌آوری کرده است. سید ساعد حسینی در کتاب *بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد* (۱۳۸۱) مفصل به اشعار عامه این سرزمین پرداخته و بر این باور است که این اشعار بیشتر مربوط به بخش شمالی استان است.

گفتنی است این پژوهش تازگی دارد و تاکنون تحقیق مبسوطی به آن نپرداخته است.

۳. شروه

شروه نوعی خوانندگی است که به آن شهری نیز می‌گویند (دهخدا، ذیل «شروه») و به شکل دوبیتی یا ترانه در بحر هزج مسدس مقصور سروده شده است. شروه واژه‌ای فارسی است که ریشه در شرفه، شرفاک، شرفک، شروک، چروک، چروه و چربه دارد و به معنای صدا، آواز و صدای پاست. زمان تولد و رواج شروه در جنوب ایران به درستی مشخص نیست. بعید نیست که از جمله واژه‌های زبان فارسی دری باشد. «بعضی کوشیده‌اند تا آن را یک واژه ترکی یا یونانی بشمارند؛ زیرا در یونان باستان در پیشگاه خدایان یا حکمرانان آوازهایی به نام شروه می‌خوانده‌اند و پلوتارک، مورخ یونانی، در کتاب خود به نام «حیات مردان نامی» از این آواز نام برده است» (حمیدی، ۱۳۷۵: ۱۶).

۳-۱. عناصر شروه در جنوب ایران

در شروه جنوب عناصر بارز همچون غربت، فراق، کج طبعی روزگار، بی‌وفایی، بلا، آرزوی جوانی و حسرت ایام وصال حضور دارد؛ اما قوی‌ترین عنصر آن فراق است. این فراق وجودی عینی دارد. شاعر نه تنها در عالم خیال، بلکه در عالم مادی هم با آن دست‌به‌گریبان است. عشق آسان‌گیر و معشوق، به دست آمدنی است. درد هجران عمر کوتاه دارد و به ندرت حرمان در آن راه دارد. نوع دیگر فراق نمادین است که ذهنیت مجرد آن قوی است و از آن به عنوان سمبلی از زندگی پرمحنت استفاده می‌شود. این فراق واسطه‌ای به نام اشتیاق دارد که حفاصل فراق و وصال است (حمیدی، ۱۳۷۵: ۳۴).

از اجزای دیگر شروه جنوب، عرفان است که یکی از جلوه‌های آن هم‌نواپی با نی است. نی در عرفان جایگاه خاصی دارد. این هم‌آوایی نی و شروه به سبب غم‌واندوه

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد _____ محمدرضا نجاریان و همکار

درون «نی» و شروه‌خوان است که هر دو اسراری نهفته و غمبار دارند. صدای هردو اسراری را بازگو می‌کند که هرکسی قادر به درک آن نیست. پس اتحاد نی و شروه‌خوان اتحادی عرفانی است.

معشوق‌طلبی در شروه، تجلی عرفانی خداطلبی است. همان‌گونه که در سماع صوفیانه، وسیله‌ای لازم است تا عارف به شور و جذبه و سرمستی برسد؛ در شروه نیز صدای دل‌انگیز شروه‌خوان وسیله دست‌یافتن به وجد است و وسیله رسیدن به آن در عرفان «می» است. دست‌یابی به شور و جذبه «مستی» است. در هنگام سردادن ناله‌های عاشقانه شروه، هم خواننده و هم شنونده از دنیای خاکی به سکر و بی‌خودی عارفانه دست می‌یابند (همان، ۳۲).

از شروه‌خوانان مشهور جنوب می‌توان به فایز دشتستانی، آمحسین، محیای لاری، باکی، بیدل، پریشان و ترجمان اشاره کرد.

۳-۲. خاستگاه شروه

خاستگاه شروه بیشتر مناطق جنوب ایران به‌ویژه دشتی، دشتستان و تنگستان در استان بوشهر است. افزون‌بر بوشهر و مناطق اطراف آن، شروه و شروه‌خوانی در اقلیم فارس، چهارمحال‌وبختیاری، کرمانشاه نیز با اندک تفاوتی رواج دارد. تفاوت آن‌ها در نوع گویش، ادبیات و شعر و مکان اجرای آن‌هاست. در نقاط مختلف ایران شروه‌خوانی را دشتی یا آواز دشتی می‌نامند. منطقه دشتی مرکز اصلی شروه به‌شمار می‌آید.

۳-۲-۱. بوشهر

در مناطق استان بوشهر به شروه، حاجیانی یا شنبه‌ای نیز گفته می‌شود که به‌نظر می‌رسد از شیوه‌های شروه‌خوانی است. از آنجا که در این مناطق شروه بیشتر با دوبیتی‌های فایز دشتی خوانده می‌شود، به آن فایزخوانی هم می‌گویند. در شروه‌خوانی استان بوشهر از اشعار دوبیتی‌سرایان محلی چون فایز دشتی، مفتون بردخونی، باکی، نادم و باباطاهر بهره

برده می‌شود. شروه بیشتر در مایه دشتی، شوشتری، ترک و نوا و به صورت منفرد با نوایی سوزناک اجرا می‌شود. شروه‌خوانی با مرثیه‌خوانی متفاوت است؛ شروه در قالب دوبیتی‌هایی است که بیشتر عاشقانه‌اند و بوی وصل و فراق و وصف معشوق می‌دهند و چه بسا محتوای آن‌ها بسیار از غم دور است؛ اما شیوه قرائت آن‌ها خواه‌ناخواه با ریتمی غم‌آلوده همراه می‌شود.

در جنوب پیش از شروع شروه، خواندن ابیاتی از *مثنوی مولوی*، *شاهنامه فردوسی*، *خسرو و شیرین* و *لیلی و مجنون* نظامی مرسوم است. در این مناطق شروه‌خوانی با نوای نی همراه می‌شود. شروه هم مانند نی، سوزوگدازهای انسان دردمند را منعکس می‌کند. شروه در مجالس شادی هم به کار می‌رود.

عوامل پدیدآمدن این نوع موسیقی عبارت‌اند از: بی‌مهری طبیعت و آتش خورشید، مشکلات و مصائب ناشی از مهاجرت به شهر، غم و اندوه گذشته. عناصر غم زاییده هجران و ترس از آینده پریشان یا ناشی از بی‌مهری فرصت‌طلبان و حرص دنیاپرستان بی‌وفاست (حمیدی، ۱۳۷۵: ۲۵).

۲-۳. چهارمجال و بختیاری

شروه در چهارمجال و بختیاری به «گاگریوه» (سرو) موسوم است که زنان و مردان به صورت تک‌خوان و گاه گروهی آن را اجرا می‌کنند. در ایلات لر جنوب، بیشتر آوازهای غمگانه را زنان به صورت تک‌خوانی می‌خوانند. زنی که آوازی خوش و سوزناک دارد و معمولاً از اقوام نزدیک متوفاست، در مرکز گروهی از زنان قرار می‌گیرد و زمزمه‌وار شروع به خواندن می‌کند. وی گاه به اوج آواز خود می‌رسد و سبب شیون و داد و ای بیداد و آخی زنان می‌شود و مردان بی‌اختیار اشک می‌ریزند. نمادهای طبیعی مثل کوه، اسب، قطار (تفنگ) از دیگر مشترکات شروه در این منطقه است. این اشعار در بحر رمل مسدس سالم هستند. مضمون گاگریوه مانند شروه بویراحمدی اندوه، غربت و شکوه است:

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد _____ محمدرضا نجاریان و همکار

ار غریبی بیوم شو ایگرختم و مکون دا و بو خومه ایرسوندم

Ar gharibi bivom show igoroxtom/ Va macoon dā vo bau xomah
irasondom

برگردان: اگر فرد غریبی بودم شبانه می‌گریختم و خودم را به مکان پدر و مادرم
می‌رساندم (همان، ۶۹).

حونه آقا فلونی سنگین و باره تفنگ چین می فلونی نحو هم نداره

Hoonay āghā felooni sangin va bāreh/ Tofang çin may folooni xau
ham nadāreh

برگردان: خانه آقا فلانی سنگین و باوقار در حال کوچ است. تفنگچی‌ای مانند
فلانی، بی‌خوابی برایش اهمیتی ندارد (همانجا).

۳-۲-۳. اوز (شمال غربی لار)

شروه را در منطقه اوز، شلوا گویند.

شلوا به ترانه‌هایی گفته می‌شود که معمولاً در قالب دوبیتی یا تک‌بیتی با درون‌مایه -
های سوزوگداز همراه است و در هنگام سختی یا فعالیت‌هایی همچون گوسفند-
چرانی، آردکردن گندم با آسیاب دستی یا کشیدن آب از چاه خوانده می‌شود. گاهی
به صورت لالایی است. این ابیات یا از دوبیتی‌های محیا و فایز خوانده می‌شود و
یا شاعران محلی خود می‌سرایند. گاه نوای شلوای زنان، پاسخ‌گوی نیت رهگذران
بود که به آن تفأل می‌زدند (کمالی، ۱۳۸۵: ۳۱۵).

جووروم لگ لگه آفتاب گرمه سر دست ولم چون شات نرمه

joorome leg legaye âftâb garme /sare daste velom çon šât nar-me.

برگردان: گندم‌های رسیده، دانه دانه هستند و آفتاب گرم است. دست‌های یارم مانند
موم نرم است.

به صحروی خوشو و برکه عالی کشک شکه یار چشم غزاللی

be sahrooye xoşow o berke –e- ‘ āli/ kaşak šake yâre çâş qazâli.

برگردان: از صحرای خوش و برکه عالی (نام محل)، یار من که چشم‌هایش مانند
غزال است، با بارهای گندم و جو رفت‌وآمد کرد (همان، ۳۱۶).

۳-۲-۴. بندرعباس

شروند (شروه) بندرعباس از نظر موسیقی بیشتر از شروه‌های منطقه بوشهر و دشتستان پیروی می‌کند (باباچاهی، ۱۳۶۸: ۱۳۵).

۳-۲-۵. میناب

موسیقی میناب ویژگی‌های منحصر به فردی دارد. فرهنگ شفاهی مردم میناب و بشاگرد در واقع پلی است میان فرهنگ بلوچی و هرمزگانی؛ از این رو، شروندهای مینابی در شیوه نگارش ملودی و فواصل، ویژگی‌های معینی از موسیقی بلوچی و به‌ویژه آواز «ذهیروک» را دارند (همانجا).

۳-۲-۶. کهگیلویه و بویراحمد

شروه (شربه) یکی از انواع ترانه‌های لری بویراحمدی است که به جز خطه جنوب کاربردی ندارد و بیشتر مربوط به لهجه‌های محلی فارس است که به فراموشی سپرده شده است و هنوز هم در اقلیم بویراحمد در مراسم سوگ به کار می‌رود. شروه در این مناطق ویژگی‌هایی دارد، از جمله:

الف) شروه آوازی حزن‌آلود است که زنان شروه‌گو (و اخیراً مردان) آن را می‌خوانند. پیشینه سروده‌شدن این گونه از تصنیف نامعلوم است و قدیم‌ترین آن براساس موضوع و محتوا مربوط به یک‌قرن ونیم است (جبارنژاد، ۱۳۷۷: ۴۸).

ب) در این آواز سوزناک و ملایم و مؤثر، از تمام نکته‌سنجی‌های روان‌شناسی استفاده می‌شود و نوازشگر با تغزل و ترنم، اندک‌اندک از شدت بی‌قراری و حسرت و اندوه می‌کاهد. این حزن توأم با شیرینی و ملایمت، آدمی را در حماسه‌ها، شادی‌ها و آرزوهای گذشته به پرواز درمی‌آورد (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۴).

ج) این ترانه عروضی نیست؛ زیرا از تقطیع برخی از ابیات آن اوزان نامعلومی به دست می‌آید که با اوزان رایج در عروض فارسی کاملاً مغایرت دارد. این شروه‌ها وقتی به

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد _____ محمدرضا نجاریان و همکار

صورت تکبیت می‌آیند، بیشتر وزن عروضی دارند؛ ولی تساوی طولی مصراع‌ها و تعداد هجاهای آن رعایت نشده است. در تکبیت زیر مصراع اول چهارده هجا و مصراع دوم سیزده هجا دارد:

- همچہ شاهین و کمند، مبتلای بآلم تا قیامت نیروه یایت و خیالم

Hamêh shâhin va kamand mobtalai -e-bâlom/ Tâ qiâmat niraveh
yâyet va xeyâlom

برگردان: مانند شاهین در دام برای پرواز بیمارم. یاد تو تا قیامت از خیال من نمی-

رود (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۲۷/۱).

(د) در خلال ابیات شروه گاهی به ویژگی ظاهری متوفا اشاره می‌شود:

- یه جَوونِ نازکی بهسین و کجاوه بوی زلفش ایتمه می چویل و بایه

Yah j̄ avoon -e- nâzeki bahsen va kajava/ Booye zolfesh idameh my
chavil -o-bayah

برگردان: جوان باریک‌اندامی را به کجاوه بستند. بوی زلف او مثل چویل و باده

همه‌جا را خوشبو کرده است (همان، ۴۳۹/۱).

(ه) شروه بویراحمدی با شعر جزیره کرس به نام vocri از مردم یونان شبیه است

(هدایت، ۱۳۸۵: ۲۰۹).

۳-۳. موضوع شروه

شکایت از ناملایمات روزگار، مرگ جوان، غربت، بیان رشادت‌ها و دلاوری‌های متوفا، شکوه و عظمت سرزمین در شروه‌ها جلوه‌گر است. شروه مرگ مادر نسبت به دیگران متفاوت است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین موضوعات شروه اشاره می‌کنیم:

۳-۳-۱. مرگ عزیزان

بیو کپری بر پا کنیم رُو و درازا صحبت خَش ایکنین هالو و خَرزا

Beyau kapari barpā conim roo va derāzā/ Sohbat xash ikenen hālu vo
xarzā.

کپر چارده رُکی، رُکش آرزونی بو چویل و ماژش بریز گرم‌اش بعد ازیه

Kapar chārdah roky rokesh arzooni boo/ Chavil va māzash beriz
garmāsh baad aziyeh.

تاته زا چه نخشه، سختش چه گرونه ریشش و جون خمه مردمون چه دونه
Tātah zā ê xasheh soxtesh ê gerooneh/ Rishash va joon xomeh
mardemoon ê dooneh.

سر گه بلند پاک زمسون مو نوئم کی بهار اومه، و کی ره تاوسون
Sar-e-coh boland pāke zemesoon/Mo naunom kay bahār uma vo kay
rahe tāvesoon.

درد دل دارم، تی کی بنالم بروم تی درد و دلی غم از دل در آرم
Dard-e-del dārom tay ki benālom/ Beravom tay dard va dely gham az
del dar ārom

سر قبرسون رهتم مه روزگاری اشفتم ناله جوونی

ایگفت حیف و عمر کم و حیف و جوونی

Sar -e- qabresoon rahtom mo roozegāri eshnoftom nālay javooni/ igoft
hayf va omr -e-kam va hayf va javooni.

دلم تنگ و آسمون تنگ و زمین تنگ دل مو بی چرخ گردون ایکنه جنگ
Delom tang -o- āsamoon tang -o- zamin tang/ del -e- mo bay çarx-e-
gadron iconeh jang.

برگردان: بیا آلاچیق یا کپری (استعاره از قبر) بر پا کنیم به درازا. چه خوش صحبت
می‌کند دایی با خواهرزاده. کپری با چهارده پایه چویل بر روی کپر بریزد که بعدها گرما
شدید می‌شود. عموزاده چقدر دوست‌داشتنی است؛ ولی داغ او سخت و گران است.
ریشه آن در جان من است و مردمان دیگر از غم چه می‌دانند. بر سر کوه بلند همیشه
زمستان است. من نمی‌دانم کی بهار آمد و کی تابستان رفت. دلم درد دل دارد، نمی‌دانم
نزد کی بنالم. باید بروم نزد کسی که دردی به دل دارد و غم از دل در بیاورم. روزگاری
به قبرستان رفتم. شنیدم ناله جوانی که می‌گفت: حیف از عمر کم و حیف از جوانی.
دلم تنگ، آسمان تنگ و زمین تنگ / دلم با چرخ گردون می‌کند جنگ (طاهری، ۱۳۸۷:
(۴۶۳/۱).

شروه‌خوان در لابه‌لای اشعار از جوانان ناکام یاد می‌کند و همواره با آن چند سرود مخصوص عروسی می‌خواند:

دییل مگیروین، مَزَنین وَ سینه همه ره زر زمین زنده دیدی کینه

Dayeyal magirvin mazanin va sinah/ Hamah rah zere zamin zendah
diydi kinah.

آی گوئیل، مردن مو غصه نداره مثل مو بل به از مو وَ من مزاره

Ey gauyal mordane mo ghosseh nadāreh/ Mesle mo bell bah az mo va
men mazāreh.

برگردان: خواهران من! گریه نکنید و سینه‌زنی نکنید. همه به زیر زمین (گور) رفتند.
چه کسی را زنده دیده‌اید؟ برادران! مردن من غصه‌ای ندارد. مثل من و یا بهتر از من در
مزارند (همان، ۴۴۵/۱).

۲-۳-۳. جایگاه زندگی

الف) وُرد: عشایر هنگام کوچ به بیلاق و قشلاق، در مناطق معینی توقف و اتراق
می‌کردند. این مکان‌ها را وُرد می‌نامند (همان، ۲۸۳/۱). وُرد نوعی حس نوستالوژی را
به وجود می‌آورد.

ب) مال: چند خانواده که با هم پیوند خونی دارند و به بیلاق و قشلاق کوچ می‌کنند.
این مکان را آبادی یا مال گویند.

اسب دل شهینه ایزنه سر وُرد خالی کو سوار سرکشی، کو سر توالی

Aspe del shehneh izaneh sar vord-e-xāli/ Coo savār-e-sarkashi Coo sar
tavāli

برگردان: اسب دل برجایگاه خالی آبادی شیهه می‌زند و می‌گوید: کو سوار سرکش
و کو سردسته و سرگروهی.

مال ای، مال ایروه، مال خوت نیایه ترسگم یه ناکسی سر وُردت درآیه

Māl iā Māl iraveh māl xot Niyāyeh/ Tarsakom ya nākasi sar vordet
darāyeh

برگردان: آبادی می‌آید و آبادی می‌رود. می‌ترسم نامردی صاحب‌وُرد و منطقه‌تو شود (همان، ۴۵۲/۱).

۳-۳-۳. غربت

وَ غَرِیبِی نِیْرُوْم، مُه غَرِیبِی نَه دِیْم، غَرِیبِی چَه بی بُنِه، مُه ســـــر وَش کَشِیْم

Va gharibi niravom mo gharibi na diyom/ Gharibi çah bi boneh mo sar vash kashiyom

برگردان: به غریبی نمی‌روم، من غریب را دیده‌ام. غریبی چاه بی‌بن است، من به آن سرکشیدم.

وَ غَرِیبِی نِیْرُوْم، وَ دُو چِیْش، وَ تَنگَم مَرْدَه شُورِش نَامَحْرَمَه وَ خَاکَش، خَاک مَرْدَم

Va gharibi niravom va do çish va tangom/ Mordah shoosh nāmahrameh va xākesh xāk-e-mardom

برگردان: به غربت نمی‌روم. از دو چیز آن بدم می‌آید و به تنگ می‌آیم: مرده‌شور آن نامحرم و خاک آن، خاک مردم است (همان، ۴۳۶/۱).

تُو غَرِیب مُو هَم غَرِیب هَرْدُو غَرِیْبِیْم یَکِی مَوْن بَیْمَار سَخْت یَکِیْمَوْن طَبِیْبِیْم

Thuo gharib mou ham gharib har do gharibim/ Yakimoon bimār saxt yakimoon tabibim

برگردان: تو غریب هستی، من هم غریب هستم. یکی بیمار سخت و دیگری طبیب است (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

۳-۳-۴. باورهای عامه

- عطسه: به هنگام عزم کار اگر فردی عطسه زند، برای مدتی کار متوقف می‌شود؛ زیرا معتقدند شگون ندارد.

کِی پَا وَ رِکَابِ بِی کِه نَامَسَلْمُوْنِی صَبْر کِه کِی طَاقَت نَاوَه، کِیْهَر هِی کِه

Kay pā va rekāb bee ke nāmosalmooni/ Sabr ke kay tāqat nāveh kehar hay ke

برگردان: کی پا به رکاب گذاشت که نامسلمانی عطسه زد. او طاقت نیاورد و اسب را تاخت (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۳۵/۱).

علت مرگ بی‌توجهی به عطسه است.

- ستاره: هر فردی ستاره‌ای در آسمان دارد و هنگام مسافرت به این مسئله توجه داشته‌اند که باید خلاف استقرار ستاره حرکت کنند. این اعتقاد به حدی پیرنگ بوده که گاهی افراد را نفرین و به ستاره موکول می‌کردند. نفرین چنین بود: الهی ستاره در مسیر تو قرار بگیرد (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

قَدْ بَهِسَ قَطَارَهُ بَهِسَ حِلَهَ زَنَارَه مُو گُفْتَم سَفَر مَزَن وَرَى سِتَارَه

Qadah bahs qatārah bahs helleh zenāreh/ Mo goftom safar mazan vary setāreh

برگردان: کمربند خود را بست. قطاره را نیز بست. حجله از انار است. من گفتم که در جهت ستارهٔ نحس سفر مزن (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۵۳/۱).

۳-۴. آواز شروه‌گونه در کهگیلویه و بویراحمد

الف) طُول چپ (طبل چپ): آهنگ عزا و ماتم از دست‌رفتگان بود که با نواختن سرنا و دهل اجرا می‌شده است. ضربات وارد بر دهل بر عکسِ ضربه‌های رقص و پای‌کوبی است. آهنگی کوتاه و کسل‌کننده که همراه آن زنان گوشهٔ چادر خود را و مردان گوشهٔ چوغای خود را بالا آورده تکان می‌دادند. این آهنگ از شدت اندوه می‌کاست.

ب) پای‌کتلی: آواز عزا است با حرکت کتل. چندین اسب را با ساز و برگ آماده می‌کردند و بر آن‌ها پارچهٔ سیاهی می‌پوشاندند. اسب شخص متوفا را نیز با شال و تفنگ او مجهز می‌کردند و مردم به دنبال آن آواز غم سر می‌دادند.

ج) گوگا رُو: نوعی آواز است که زنان در سوگ عزیزان می‌خواندند. نوعی شربه که برای نشان دادن التهاب و بی‌قراری با حرارت‌تر از شروه‌های معمولی اجرا می‌شده است. در واقع این آواز الهام‌گرفته از آواز پر شوق کبک‌های مهاجر بوده است؛ زیرا

در گذشته اقلیم بویراحمد یکی از مکان‌های کوچ کبک‌های مهاجر بوده و چون در تمام مدت مهاجرت آواز این پرنده به صورتی ممتد به گوش می‌رسید (حسینی، ۱۳۸۱: ۴۰).

۳-۵. زیبایی‌شناسی شروه

۳-۵-۱. نمادهای طبیعی:

یکی از مهم‌ترین مشخصات ترانه‌های این اقلیم، آمیختگی با نمادهای طبیعی است، مانند کوه‌ها (نیر، سیاه، شورم، شولیز، غارون، تامر، ماغر و دنا)، پرندگان (بلبل، کبوتر، کبک، کوگ‌در، شاهین، آلو و دال)، حیوانات (شکال، آهو، تیشتر، میش کوهی، پازن، بز، اسب، نوزین، قزل، کهر و مازة بور)، گل‌ها (گل سرخ، گل زرد، خرزهره، نرگس، یاس و گل بی‌منت بارون)، درختان (سپیدار، دار، وُل و بَنگ رود)، بوته‌ها (خاری، چویل، اُوریشم و کنگر)، تفنگ‌ها (بَلند، پرون، پوسپُر و برنو) و واژه‌های کوچ (وُرد، مال، ایل و آبادی).

الف) شاهین: غالباً استعاره و نمادی از شخص به‌خاک خفته است:

شاهینم بال و گروفت و زه و کمر لال نه بونگم و ش ایرسه نه باهنده بال
شاهینم من قلّه قلّه ره نیاره بارلا کاری بکن قلّه یه و زاره

Shāhinom bāl va groft -o-zah va kamar -e- lāl/ Nah bongom vash
iraseh nah bāhendezh bāl// Shāhinom men qalayah qalah rah nayāreh/
Bārelā cāry becon qalah yah varāreh.

برگردان: شاهینم به سوی ارتفاعات بیراهه‌ای پرگشود. دیگر نه بانگم به او می‌رسد و نه حتی پرنده‌ای به او دست می‌یابد. شاهینم در قلعه محصور است. بارخدا یا! مرحمتی کن تا شاید به قلعه راهی گشوده شود (همان، ۱۱۶).

ب) باز و کبوتر: نماد قاصد معشوق

قاصدم کموتره، باژم و گیاره یه حوال دل خشی بیه سیم بیاره
قاصدم کموتره، ره دیر که و نومه گو، مونتوم، برف و ش گرو یا شو و ش در اومه

Qāsedom kamootar-e- bāzom va geyār-e- / Yah havāl del khashi beye sim beyāre//

Qāsedom kamootar-e-rah dir ke vo nauma/ gau, mo naunom barf vash gero ya shau vash dar uma.

برگردان: قاصدم کبوتر است، بازم در پرواز. یک پیام دل‌خوشی به او بده تا برایم بیاورد.

قاصدم کبوتر است، رفت و دیر کرده و نیامده. برادر! نمی‌دانم برف‌گیر شد یا در

تاریکی شب بازماند (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۴۶/۱).

«برف‌گیر شدن و در تاریکی شب ماندن» کنایه از مواجهه با مرگ است.

(ج) اسب (نوزین، بور، قزل و کهر): نماد شجاعت و سفر

کئی تو سرتّه و گور منّه، نه لایق گوری لایق تفنگ برنو و مازّه بوری

Kay to sartah va goor maneh, nah lāyeq goori/ Lāyeq tofang-e-berno va mazaih boori.

برگردان: کئی (عنوان مخصوص مرد) تو سرت را در گور مگذار. تو لایق مرگ و

گور نیستی. لایق تفنگ برنو، سوار بر اسب بوری (همان، ۴۳۵/۱).

۲-۵-۳. صنایع ادبی

الف) استعاره

خرمن سفید گیو، کج، بهسه بی و آلون اومده باد چچی کهشه برده وا دون

Kharman-e-safid gapoo kaj bahseh by va āloon/ Aumadeh bad chapi kahshah bordeh va doon.

برگردان: خرمن سفید و بزرگ کج به باد گرفته شد و وزش بادی ناموافق (چپ)

همه‌گاه و دانه‌ها را با خود برده است (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

خرمن استعاره مصرحه مرشحه از عمر باسعادت است و باد چپ نیز استعاره

مصرحه مرشحه از گردش ناموافق روزگار است. درواقع شاعر از شگرد استعاره تمثیلیه

استفاده کرده است.

ب) کنایه

قاصدم کموتره، ره دیر که و نمومه گو، مونتوم، برف و شس گرو یا شو و شس در اومه

Qāsedom kamootar-e- rah dir ke vo nauma/ gau, mo naunom barf vash gero yā shau vash dar uma.

برگردان: قاصدم کبوتر است، رفت و دیر کرد و نیامد. برادر! من نمی‌دانم برف‌گیر شد یا در تاریکی شب باز ماند (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۴۶/۱). برف‌گیر شدن و در تاریکی ماندن کنایه از مرگ است.

ج) حصر و قصر

اُو رُو وَ جُم جُم نیه گدارُم دَهسمه وَ کس نِیم غیر از برارُم

ovo roo va j om j ome niyeh godārom/ Dahsemah va kas niyom ghair az berārom.

برگردان: آب رودخانه طغیان کرده است. گذار پیدا نیست که عبور کنم. دستم را به کسی جز برادرم نمی‌دهم (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

د) تجاهل عارف:

سر گُه بلند پاکِ زمسون مَو نوئُم کی بهار اومه، وکی رَه تاوسون

Sar -e- coh boland pāke zemeson/ Mo naunom kay bahār uma vo kay rahe tāveson.

برگردان: بر سر کوه بلند همیشه زمستان است، من نمی‌دانم کی بهار آمد و کی تابستان رفت (همانجا).

ه) اسناد مجازی:

کوکم (دلَم) را زمانه شکسته:

نیزنه دَ چی آوَل تیرُم وَ نشونه چرخمه بای اشکنا کوکمه زمونه

Nizaneh da chi aval tirom va neshoonah/ Charkhamah bāy Eshkanā cokemah zamonah.

برگردان: تیرم دیگر مثل آغاز جوانی به هدف و نشانه نمی‌خورد. چرخم را باد شکست و کوکم را زمانه (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۵۲/۱).

۳-۵-۳. زبان شروه

الف) واج‌آرایی و هم‌حروفی: شروه‌خوان با استفاده از پدیدهٔ روانی جبران‌سازی^۱ برای اعتلابخشیدن به منزلت متوفا بر این امر تأکید دارد که دشمن بسیار قوی است:

شیرمه، شیر اِشکنا، شیرم نه شیر کمی بی شیری که اِشکناش شیر گپی بی

Shirmah shir eshkana shirom nah shir -e - kame bee/ Shiri keh
eshkanash shir -e- gapi bee.

برگردان: شیرم را شیری شکست. خیال نکنید که شیر من کم‌مقدار است. بله شیری که بر او چیره شد، شیر بزرگ‌تری بود (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۶). واج‌آرایی شین، تکرار واژه‌های شیر و اشکنا در افادهٔ معنا نقش اساسی دارد.

ب) ابدال: مثل تبدیل «الف» به «واو» در فلونی و بونگ. نیز تبدیل «ب» به «واو» در «وا»:

نوزین کی فلونی وا، جُل و پنخو ره بونگ ایزنن، کی فلونی، بختت و نخوره

Nowzine kay flooni va jol va pexow rah/Bong izanen kay flooni
bakhtet va xau rah.

برگردان: اسب کی فلانی با پوشش و قفل و زنجیر فرار کرد. بانگ می‌زنند کی فلونی اقبال شما به خواب رفت (طاهری، ۱۳۸۷: ۴۴۱/۱).

شروه به صورت تک‌بیت و گاه چند بیت پشت سر هم با ارتباط معنایی است. قافیۀ شروه‌ها نیز گاه معیوب است

سته دل، خواسم، گگوم، آتشم بگویه بکنه خار دلم، گل جاش بشونه

Sota del xāsom gaugoom, atashom beguyeh/Bekaneh xār-e-delom gol
jash beshooneh.

برگردان: برادر سوخته‌دلم مرا فرا خواند تا از آتش دلم بگوید؛ خار دلم را بکند و گل جای آن بنشانند (همان، ۴۴۲/۱).

۴. قهس‌ها

به مجموعه ترانه‌های عاشقانه اقلیم بویراحمد به زبان محلی، قهس و یا مقوم گفته می‌شود. ویژگی قهس‌ها چنین است: «الف) شادی‌بخش، محرک و در عین حال آرامش‌دهنده و عاشقانه، ب) وصف زیبایی‌های طبیعت، کوه، آب، ج) عجبین‌بودن با نوعی شرم و پرده‌پوشی و خویشتن‌داری، د) عاری از کلمات اغواکننده و مبتذل، ح) پیوند عشق، طبیعت، ثروت و زندگی با سلحشوری» (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۲).

۴-۱. قهس یاریار

سرود یاریار پژواک خاطره‌هاست. قصه پردرد درون است. گلستانی است سرسبز و ایمن. مظلومی است عزیز از دست داده، عاشقی به معشوق نارسیده و پیری سر در آسیاب فلک سفید کرده. بی‌وفایی گیهان پتیاره و سرای سپنج، دوری از وطن در این نوع قهس متجلی می‌شود (جبارنژاد، ۱۳۷۶: ۲۵).

مضامین و محتوای قهس یاریار بدین شرح است: الف) بیانگر احساسات عاشقانه، هجران و اوصاف طبیعت، ب) بازگوکننده آرزوها و زنده‌کردن یاد گذشته‌ها، ج) بر مبنای تغزل و یا آرمان، د) مهارت خاص در اجرا، ه) ترانه‌ای بین شور، شوشتری و دشتی، ی) غمگین‌بودن آواز آن (این آواز را غمگین تلقی کرده‌اند، اما حامل نوعی تفکر و تأمل است که از این طریق شادی و حسرت و غم را به هم پیوند می‌دهد) (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۴). ابیات «یاریار» از نظر اجزاء، ترکیب، مضمون کلام و قالب، مانند شروه بویراحمدی است؛ با این تفاوت که شروه مختص مراسم سوگ است و زنان آن را بدون موسیقی می‌خوانند، درحالی‌که قهس «یاریار» را مردان بدون موسیقی یا همراه با موسیقی در مراسم بزم می‌خوانند. نقطه مشترک قهس یاریار و شروه احساس فراق است؛ اما فراق مورد بحث در این ترانه فراق موقتی ناشی از سوز و گداز عاشقانه است.

برف و بار خَرگَنم خُم خَره بروئم
شونه و نصفه گنم و خُمه و گل برسوئم
یار یار، و چوبیل تو، بو مده، مه و بوی تو سیرم
موقع بو دادنت مه و گرمسیرم

Barf va bār xar konom xom xarah beronom/ Show nah va nesfah
konom va xomah va gol berasoonom// Yār yār va cavil to boo madeh
mo va booye to sirom/ Moqeu boo dādanet mo va garmsirom.

برگردان: بر الاغ خود باری از برف می‌بندم و تا نیمه‌شب هم که شده خودم را به
دلدار می‌رسانم. یار یار! تو عطر چویل را در هوا نپراکن. من از عطر تو سیرم. موقع
عطرافشانی تو، در منطقه گرمسیرم (عشایر بویراحمد مدام در حال کوچ‌اند و از مناطق
سردسیر به مناطق گرمسیر کوچ می‌کنند. منظور این است که من در هنگام عطرافشانی
تو در جایی دیگرم (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۰۸/۱).

بایه و برف و چویل و دینشت و درمه همشون کردن سلام و بردن دلبرمه

Bāya vo barf vo cavil -o- dinesht -o- daramah/ Hamashoon kerden
salam vo borden delbaremah.

برگردان: باده و برف و چویل و اسپند و درمنه، همه آن‌ها سلام کردند؛ اما دلبرم را با
خود بردند (همان، ۳۰۸/۱).

۲-۴. قهس دَی بَلال

گونه‌ای از اشعار محلی است که برای بیان احساسات ساده عشق، ابراز عشق به دیار
یار، اوصاف ظاهری محبوب، وقار و طمأنینه او ذکر می‌گردد. «دَی بَلال» در گویش
مردم بویراحمد بدین معناست: «مادر! من از شرار عشق می‌سوزم».

گل بیو تیم بشین تعریف کنم سیت عشق دیریت من که باریک‌تر از میت

Gol beyau taym beshin taarif konom sit/ Eshq diyrit menah ke bāriktar
az mit

برگردان: گل بیا برای تعریف کنم. عشق دوری تو مرا باریک‌تر از میت کرده

است (همان، ۳۴۴/۱).

بد کردم، یه تار و میلِت، بی خوم نبردم و تش بدوزم کفتم، هر جا که مردم

Bad kerdom ye tar va mayelet bi xaom nabordom/ vash bedoozom
kafanom har jā ke mordom.

برگردان: اشتباه کردم که یک تار موهایت را با خودم نبردم تا هر جا که مردم، کفتم را با آن بدوزم (همان، ۱/ ۳۳۲).

۳-۴. زیبایی‌شناسی قهس‌ها

الف) مبالغه:

کُهِ دنا، اوریشمیش تازه در اومه چویلش مهس ایکنه، خاریش قیومت

Cohē denā Aurishomesh tazeh dar aumeh/ Chavilesh mahs iconeh
xārish qiomat

برگردان: کوه دنا دوباره آویزشش رویده است. چویل آن مست‌کننده و خاری از آن قیامت برپا می‌کند (همان، ۱/ ۲۵۳).

تشبیه بلیغ عقلی به حسی:

کُهِ دنا برف سفی، پهناش سفی‌وار کُهِ دنا خَرده دلم، سر زد و کُهِسار

Cohē denā barf safi pahnāsh safivār/ Kaugue-del-e khardeh delom sar
zad va cohsār

برگردان: کوه‌دنا با برف سفید و سرایشی‌های سفیدوار. کبک کوچک دلم به کوهساران پرواز کرده است (همان، ۱/ ۲۵۳).

ب) استعاره مکنیه:

کُهِ دنا، ره و م بده، سرت بشینم سیل دنیا بکنم عالمی نه بوینم ای یار

Cohē denā rah wam bedeh saret beshinom/ Sail donyā boconom ālami
nah bovinom ey yār.

برگردان: کوه دنا به من راه بده تا بر فراز قلهات بنشینم و عالمی را بنگرم (همان، ۱/

۲۵۳).

نکته قابل توجه وجود اطناب (حشو) در مصراع دوم است.

ج) استعاره تهکمیة:

گاهی ترانه‌های عاشقانه لحن مضحک و زنده‌ای به خود می‌گیرند. البته این ترانه‌ها مربوط به مراسم ازدواج و زناشویی است که طایفه داماد به صورت تعریض نسبت برای طایفه عروس می‌خوانند:

اسب سرخ و زین قلمکار زین وردار من هوا ناز و بالای شیر دوما زن آوه باشلغ ندا

Asp -e- sorx vo zin qalamkār zina vardār men havā/ Nāz va bālāye
shirah doomā zan āveh bāshlogh nadā

برگردان: اسب سرخ و زین قلمکار، به سرعت زین را بردار. بنام شیرداماد را که بدون صرف هیچ هزینه‌ای عروس را به خانه آورد (همان، ۱/۲۸۷). باشلغ پولی است که طبق رسم عشایر بویراحمد برای تکمیل جهیزیه عروس، از خانواده داماد گرفته می‌شود (رحمانی نژاد، ۱۳۷۸: ۴۵).

۵. لالایی‌ها^۲

«لالایی نخستین ارتباط کلامی و رابطه هم‌سخنی و آشنایی نوباوه آدمی است با مادر. موسیقی زبان مادر و آهنگین بودن آن- که در گوش کودک زمزمه می‌شود- در ذهن پاک او جا می‌گیرد» (رنجبر، ۱۳۸۰: ۱۱۹). لالایی‌ها یکی از انواع ادبیات منظوم فارسی‌اند که چون از دل فرهنگ عامه جوشیده‌اند، به ادبیات عامه مربوط می‌شوند و از آن‌رو که برای کودکان آفریده شده‌اند، با ادبیات کودکان پیوند دارند (حسن‌لی، ۱۳۸۲: ۶۲).

«در لالایی‌ها عقیده شخصی ابراز نمی‌شود. از لحاظ محتوا، موقعیت واقعی خانواده و جهان‌بینی را به تصویر می‌کشد. گاه معنای منطقی در آن یافت نمی‌شود» (سپیک، ۱۳۸۸: ۱۲۳). زبان تمام لالایی‌های ایرانی ساده و درون‌مایه همه آن‌ها معمولاً آرزو، ترس، محبت و اندوه است. «بیشتر آرمان‌های مادر کودک از جمله بزرگ‌شدن کودک، همسرگزیدن او، سفر پدر، ترساندن کودک تبیین می‌گردد. [لالایی‌ها] بسیاری از آراستگی‌های سخن را ندارند؛ اما توانسته‌اند آدمی را از خود بگیرند و در اندرون او جادو کنند» (حسن‌لی، ۱۳۸۲: ۶۸). لالایی‌های ایران از دیدگاه روایی چنین خصوصیتی دارند: در عین سادگی ساختار روایت را دارند و رشته‌ای از رخدادهای آن‌ها دارای آغاز

و میانه و انجام است؛ طرح زمانی دارد که شامل ترتیب بیان رویدادهاست، مثل کودکی، جوانی و بزرگسالی؛ راوی اول شخص است؛ شخصیت‌پردازی در آن‌ها روشمند نیست؛ اما تبدیل شخصیت در آن‌ها دیده می‌شود. مادر با نگاه به گذشته یکی از شخصیت‌ها می‌شود (جلالی، ۱۳۹۰: ۲۹).

لالایی بویراحمدی با آهنگی نرم و بیانی بسیار ساده و روشن توأم است. کودک در آن به زیبایی آهنگ و موسیقی توجه دارد نه معنا. لالایی‌های این اقلیم مانند دیگر لالایی‌های ایرانی بیشتر فاقد هرگونه قواعد عروضی و آرایه‌های ادبی‌اند. استعاره و تشبیه کاربرد بیشتری دارد؛ مثل تشبیه فرزند به گل و میوه تابستان.

لالایی کلالایی گلم! جونم! شیرینم
لالایی درمون دردم رفیق روز تنگم
Lalālāyi lalālāyi golom joomom sherinom/ Lalālāyi darmoon -e-
dardom rafiq roozeh tangom

میوه تاوسونم غلغل زمسونم
Miveh -ye- tāvesoonom/ Gholghol -e- zemehsoonom

لالایی ایکنم تا همیشه پلنگ و گه بناله شیر و بیشه
Lalāyi iconom tā hamishah/ Pelang va coh benāleh shir va bishah
برگردان: لالایی گلم! جانم! شیرینم! لالایی درمان دردم! رفیق روز تنگم! میوه تابستانم!
سرگرمی زمستانم! (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۸۸/۱).

در لالایی‌های این اقلیم گاهی مفاخره به پدر و بستگان دیده می‌شود. مادر با بهره‌بردن از تکرار واژه و جمله و توصیفات متعدد و کنایه‌های زیبا و ساده به کودک خود یادآور می‌شود که هیچ‌گاه احساس تنهایی نکند:

دای! چه غم دای؟ چه غم داری؟ چه غم داری؟
تو گهواره‌ی طلا داری
Dāy ê gham dāri ê gham dāri ?/ To gahvarehe talā dāri

تو هالوتی شاه داری بُوی کج کلاه داری تاتی منخرا داری
To hālu tay shāh dāri/ Bauvi kaj colāh dāri tātay maxarā dāri

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد _____ محمدرضا نجاریان و همکار

برگردان: مادر! چه غمی داری؟ چه غمی داری؟ تو گهواره طلا داری. تو دایی در نزد شاه داری. پدر کج کلاه داری. عمومی زیر بار نرو داری (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۹۰/۱).
مؤلف کتاب *ادبیات فولکلور ایران* بر این باور است که بیشتر لالایی‌های بختیاری دربارهٔ پسران سروده شده است؛ زیرا داشتن فرزند پسر برای آن‌ها نعمت و موجب شهرت است (سیپک، ۱۳۸۸: ۱۲۴). این دیدگاه دربارهٔ لالایی‌های بویراحمدی صدق نمی‌کند؛ زیرا این نوع ترانه دربارهٔ پسران و دختران سروده شده است:

الف) لالایی دختران:

لالایی رهتم سر او که بلند دی ایزنم دی مو خواستدار تو بیوم

Lalālāyi rahtom sar -e- u- coh beland/ Di izanom di mo xāsdār -e- to biyom.

هله اسپ، مو خواستدار تو بیوم شو خونیارم تفنگ و گول بنه بیو و دیارم

Helah espi mo xāsdār -e- to biyom/ Show xou nayārom tofang va cool beneh beyou va deyārom.

برگردان: لالایی رفتم سر آن کوه بلند. دید می‌زنم دید. من خواستگار تو بودم. عبای سپید! من خواستگار تو بودم. شب خواب ندارم. تفنگ بر شانه‌ات بگذار و به دیدارم بیا (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۹۰/۱). در این لالایی مادر به‌عنوان یک شخصیت (خواستگار دختر) حضور پیدا کرده است. نیز می‌توان در آن عناصر فرهنگ قوم بویراحمد را شناسایی کرد، مثل واژه تفنگ، عبای سپید.

ب) لالایی پسران:

لالایی لالایی کُر جونیم بخوس آروم عزیز جونیم، مو دیارم مه دیاره

Lalālāyi lalālāyi kor -e- joonim bexos āroom/ Aziz -e- joonim mo diyārom mah diyāreh.

چشمه و رو هم دیارن لالایی سیت ایخونم کُر جونیم گپو و ابو سوار اسپ کهر و ابو

Česhmah vo roo ham diyāren lalāyi sit ixoonom/ Kor -e- joonim gapu vābu sovār asp kehar vābu.

بچی جونیم بکن لالا، تو من خو ایخندی لالایی مو و خندی تو ایخندم

Bačay joonim becon lālā to men xau ixandi/ Lalālāyi mo va xandei to ixandom

برگردان: لالایی پسرانم بخواب آرام. عزیزجانم! من بیدارم، ماه بیدار است. چشمه و رودخانه هم بیدارند. لالایی برایت می‌خوانم. پسرانم بزرگ شو. سوار بر اسب کَهر شو. بچه‌جانم لالا کن. تو در خواب می‌خندی، من هم از خنده تو می‌خندم (همان، ۳۹۱/۱).

وجود عناصر طبیعت از جمله چشمه و رود و ماه و نیز واژه اسب، گواه بر این است که این لالایی برخاسته از روستاست. گاهی مضمون لالایی‌ها سفر دور و دراز پدر کودک است که از جمله درگیری‌های ذهنی مادر کودک به‌شمار می‌رود:

لالایی! لالایی گل باقله، بوت رهته بی قافله

لالایی نگری! تر نایون

Lalālāyi Lalālāyi gol -e- bāqelah baut rahteh bay qāfelah/ Lalālāyi nagery! tar -e- nāyoon

بوت سیت ایاره، شال ترمه دَلگِ مخملِ ملکی آباده بی

Baut sit iyāreh shāl -e- termah/ Dalg -e- maxmal melki Abāda yi

لالایی! بوت سیت ایاره کارد مِهسه طلا

Lalālāyi baut sit iyāreh/ kārd -e- mohsah telā

برگردان: لالایی لالایی گل باقلا، بابات رفته با قافله (کاروان). لالایی لالایی گریه نکن! کودک تُرد نادان. بابات برایت شال ترمه می‌آورد. کُت مخمل و ملکی کفش آباده- ای می‌آورد. لالایی بابات برایت کاردی با دسته طلا می‌آورد (همان، ۳۸۷/۱). یکی از وجوه اشتراک تمام لالایی‌های ایرانی از نظر مضمون و محتوا ترساندن کودک است:

لالایی، گرگ اومیه، گرگ اومیه و تَی عَرَبَل اومیه، ایخو بُوره بچه منه

Lalālāyi gorg aumaye, gorg aumaye/ Vatay arabal aumaye ixo baureh bačeh menah

تَبر تَبر بچه منه، بچه مو سرش سر متکایه، تَی دیش و خویه

Nabar nabar bačay menah bačay mo/ Saresh sar motakāye, tay daysh va xoye

برگردان: لالایی، گرگ آمده، گرگ آمده. نزد عرب‌ها آمده. می‌خواهد بچه من را با خود ببرد. بچه مرا نبر نبر. بچه من سرش بر روی متکاست. نزد مادرش خوابیده است (همان، ۳۹۲/۱).

در میان آرایه‌های لفظی (موسیقی درونی)، تکرار و واج‌آرایی (واج تا واژه) و جناس از کارآمدترین آرایه‌هاست. در میان آرایه‌های معنایی تناسب، تنسیق‌الصفات، تضاد، تشخیص و لف‌ونشر مرتب ساده، پرکاربرد است. نیز کاربرد استعاره مکنیه (جاندارانگاری) با هم‌ذات‌پنداری کودکانه همراه شده است.

۶. باورها و اعتقادات در ترانه‌های عامه

الف) در کهگیلویه و بویراحمد وقتی در فصل زمستان بارش باران کم می‌شد، کودکان هنگام شب زنگوله‌ای را بر سر چوب قرار می‌دادند و یک نفر آن را تکان می‌داد و بقیه هم پشت سر او راه می‌افتادند. اولی می‌گفت: «هار هار هارونکی». بقیه جواب می‌دادند: «خدا بزَن بارونکی» و در همه خانه‌ها می‌رفتند. صاحب‌خانه نیز دزدکی بر روی آن‌ها آب می‌ریخت. کودکان می‌گفتند: خیری به ما بده. صاحب‌خانه مقداری آرد به آن‌ها می‌داد. کودکان آردها را به ریش سفید آبادی می‌دادند تا با آن نان بپزد. ریش‌سپید ریگی در یکی از چونه‌های نان به صورت پنهانی قرار می‌داد. ریگ در چونه هرکس بود، او را در آب رودخانه می‌انداختند. در این هنگام کسی ضامن او می‌شد. به آن کودک سه شب مهلت می‌دادند. او نیز در این مدت به دعای باران می‌پرداخت. اگر بعد از سه روز نمی‌بارید؛ او را در رودخانه می‌انداختند.

یالا یالا، بارونی / پره مشکول سیاه، بوی بارون وِش ایا

Yālā yālā bārooni/ parreh mashcool seyāh booye baroon vash iyā

توکه دونگش دایی اوشه هم بیه یالا، یالا بارونی

To ke dongsha dāyi ausha ham biyeh yālā yālā bārooni

دم حونی بارونی بارونی گُر قلندر نه گُر داره نه دَوَر

Dam hoonay bārooni bārooni kor -e- qalandar nah kor dāreh nah
dovar

مشک و ملاره او بُو / کی فلونی نه، خو بُو

Mashk -o- malar -a- au bo/ kay felooni nah xau bau

برگردان: یا الله بارونی، از تکه مشکول سیاه بوی باران می‌آید. تو که نان دادی آبش را هم بده. یالا بارونی، نزدیک خانه بارانی پسر قلندر نه پسر دارد نه دختر. مشک و سه پایه را آب برد، فلانی را خواب برد (طاهری، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۹۶).

(ب) پیوند ازدواج و خویشاوندی با ناآشنایان غیرقابل قبول و نامبارک بوده است:

یار یار، نازکی چشم گموتر و بلگ گل نازک‌تر

نکینیت پیوند و روسا خاک لر شیرین‌تر

Yār yār nāzekey-e- ĉashm-e-kamootar va balg gol nāzoktareh/

Naconit payvand va roosā xāk-e-lor shirintareh

برگردان: ای یار! نازک بودن چشم کبوتر از برگ گل نازک‌تر است. پیوند با روستایی

یا غریبه نکنید. خاک لر شیرین‌تر است (طاهری، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۰۷).

(ج) ترانه‌های دسته‌جمعی کشت و کار: یک نفر سرگروه انتخاب می‌شود و اشعاری را

می‌خواند. بقیه هماهنگ با او آواز می‌خوانند. این هم‌خوانی باعث تسریع در روند

کار و کم‌شدن احساس خستگی می‌شود. در این ترانه یک بند تکرار می‌شود.

اعضای گروه این بند تکراری را در ادامه هر بیت می‌خوانند و می‌توان آن را

«صوت» نامید. این ترانه مخصوص برنج‌کوبی (هَیمَه) است:

وَ هَلی‌های بُو، هَمی هَلی‌های بُو، هَمی هَلی‌های

Va hali hāy boo hamay hali hāy boo hamay hali hāy

سُواری‌های بو، دیار ای‌های بو، مهمون خُمونه

Sovāry hāy boo deyār iyā hāy boo mehmoon khomoone

چار قدمه‌های بو، نذر ایکنم‌های بو، آمشو بمونه

Čār qadmah hāy boo nazr iconom hāy boo omshow bemooneh

و هَلی‌های بو، هَمی هَلی‌های بو، هَمی هَلی‌های

Va hali hāy boo hamay hali hāy boo hamay hali hāy

چه خشه‌های بو، یار داشته بی‌های بو، یارت مُلا بو

Če xashe hāy boo yār dāshta bay hāy boo yāret mollā boo

مابینِ های بو، انگشتلش های بو، قلمِ طلا بو

Mābayne hāy boo angoshtalesh hāye boo qalam -e- telā boo

برگردان: وهلی های بو، همی هلی های بو. سواری پیدا می‌شود، مهمان ماست و روسری‌ام را نذر می‌کنم تا امشب بماند. چقدر خوش است که یاری داشته باشی که یارت مُلا (باسواد) باشد و در بین انگشت‌هایش قلمی از جنس طلا باشد (همان، ۱/۳۹۴).

نتیجه‌گیری

خاستگاه شروه مناطق دشتی و دشتستان، تنگستان و بوشهر است. عناصر بارز شروه‌های جنوبی غربت، کج طبعی روزگار، آرزوی جوانی و عرفان است. قوی‌ترین عنصر آن، فراق مادی و معنوی است. شروه در بویراحمد سرودی در آیین پرسه عزیزان است. محوری‌ترین موضوع آن غم و اندوه است. شیوه‌های دیگر شروه عبارت‌اند از: پای کتلی، کوگ رو و طول چپ.

شروه‌های جنوب خلاف شروه‌های دیگر مناطق، در بحر هزج مسدس مقصور و در قالب دوبیتی هستند و فراق در آن‌ها عرفانی است؛ اما شروه‌های بویراحمدی و چهارمحال و بختیاری گاهی به صورت تکبیت و بدون وزن عروضی مشخص است. شروه‌های بویراحمدی از نظر موضوع و محتوا به شروه‌های چهار محال و بختیاری نزدیک‌تر است.

قهس‌ها شادی‌بخش و آرام‌بخش‌اند و موضوع و محتوای آن‌ها، وصف طبیعت، کوه‌ها، آب‌ها و ... است. قهس «یاریار» و «دی بلال» در زمره عاشقانه‌ها قرار می‌گیرند. قهس «یاریار» از نظر اجزا، ترکیب، مضمون کلام و قالب مانند شروه بویراحمدی است؛ با این تفاوت که شروه مختص مراسم سوگ است و زنان آن را بدون موسیقی می‌خوانند. قهس یاریار را نیز مردان بدون موسیقی یا با آلات موسیقی و در مراسم بزم می‌خوانند. نقطه مشترک قهس یاریار و شروه، سوز فراق است؛ اما فراق قهس یاریار موقتی و ناشی از سوز و گداز عاشقانه است.

مضمون و محتوای لالایی‌های این اقلیم مانند دیگر لالایی‌های ایرانی ترس، سفر پدر و ... است که از رهگذر آن‌ها می‌توان به فرهنگ و اوضاع اجتماعی این اقلیم پی برد. این لالایی‌ها بیشتر فارغ از آرایش‌های ادبی‌اند به‌جز تشبیه.

پی‌نوشت

1. Compensation

2. Berceuses

منابع

- آذرشب، حسین (۱۳۷۹). *افسانه‌های مردم کهگیلویه و بویراحمد*. شیراز: تخت جمشید.
- باباچاهی، علی (۱۳۶۸). *شروه‌سرایی در جنوب ایران*. بی‌جا: مرکز فرهنگی و هنری اقبال لاهوری.
- جبارنژاد، عباس‌قلی (۱۳۷۶). *ایل احساس*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محمدعلی صادقیان. دانشگاه یزد.
- جعفری، محمدجعفر (۱۳۸۸). *عرف و عادت در کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: چویل.
- جلالی پندری، یدالله و صدیقه پاک‌ضمیر (۱۳۹۰). «ساخت روایت در لالایی‌های ایرانی». *مطالعات ادبیات کودک*. شیراز. ش ۴. صص ۱-۳۳.
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۲). «لالایی‌های مخملین: نگاهی به خاستگاه و مضامین لالایی‌های ایرانی». *مجله زبان و ادبیات فارسی*. سیستان و بلوچستان. ش ۱. صص ۶۰-۸۰.
- حسینی، سیدساعد (۱۳۸۱). *بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: فاطمیه.
- حمیدی، سیدجعفر (۱۳۷۵). *آیین شروه‌سرایی*. تهران: ققنوس.
- درویشان، علی‌اشرف و رضا خندان مهابادی (۱۳۸۲). *فرهنگ افسانه‌های مردم ایران*. ج ۱۳. تهران: نشر کتاب و فرهنگ.

شروه، قهس و لالایی‌های کهگیلویه و بویراحمد _____ محمدرضا نجاریان و همکار

- رحمانی‌نژاد، زیور (۱۳۷۸). «تهیهٔ جهیزیه و تحول آن در ایل قشقای». *فصلنامهٔ عشایری ذخایر انقلاب*. س ۲. ش ۴. صص ۴۵-۵۰.
- رنجبر، محمود و هدایت‌الله ستوده (۱۳۸۰). *مردم‌شناسی با تکیه بر فرهنگ مردم ایران*. تهران: دانش‌آفرین.
- سپیک، ییری (۱۳۸۸). *ادبیات فولکلور ایران*. ترجمهٔ محمد اخگری. تهران: سروش.
- صدیق، مصطفی (۱۳۵۶). «ترانه‌های عامیانه در کهگیلویه و بویراحمد». *هنر و مردم*. تهران. ش ۱۸۱. صص ۷۰-۷۶.
- طاهری بویراحمدی، سیمین (۱۳۸۷). *فرهنگ عامیانهٔ منطقهٔ کهگیلویه و بویراحمد*. ج ۱-۲. تهران: ساورز.
- غفاری، یعقوب (۱۳۷۲). *نمونه‌هایی از اشعار محلی استان کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: چاپخانهٔ امیر.
- کمالی، محمدشریف و دیگران (۱۳۸۵). *مردم‌شناسی اوز، لارستان*. تهران: پژوهشکدهٔ مردم-شناسی سازمان میراث فرهنگی.
- مقیمی، افضل (۱۳۷۳). *بررسی گویش بویراحمد*. شیراز: نوید.
- هدایت، صادق (۱۳۸۵). *فرهنگ عامیانهٔ مردم ایران*. به‌کوشش جهانگیر هدایت. ج ۳. تهران: چشمه.

